



تألیف: محمد معصوم بن محمد صالح دماوندی

به کوشش: رسول جعفریان

درآمد

تنها نسخهٔ این رساله، که از آن با عنوان «تاریخ کعبه و مسجدالحرام» یاد می‌کنیم، در اختیار استاد معظم علامه محقق آقای حاج سید محمد علی روضاتی - دامت برکاته - بوده که ایشان از سر لطف، آن را در اختیار ما گذاشتند. نام مزبور در جایی از رساله نیامده، اما محتوای کتاب در حول و حوش همین عنوان می‌باشد. از مؤلف که خود را محمد معصوم بن محمد صالح دماوندی نامیده، آگاهی نداریم. آنچه از رساله بدست می‌آید این که او در هند می‌زیسته و رساله را نیز به اشارهٔ یکی از شاهدخت‌های آن دیار، با نام «ماه جهان، بنت علیمردان خان» نگاشته است. تاریخ‌هایی که در کتاب آمده یکی ۹۸۰ و دیگری ۹۹۰ هجری است و سومین و آخرین ۱۰۰۴ است که اشاره به تجدید فرش مسجدالحرام توسط سلطان مراد عثمانی دارد. بنابراین او باید پس از این تاریخ در قید حیات بوده باشد.

تنها نامی که به احتمال می‌تواند با مؤلف رسالهٔ ما تطبیق کند، شخصی با نام محمد معصوم هندی از علمای امامیه است که مؤلف دبستان‌المذهب، او را در سال ۱۰۵۳ در لاهور دیده است.^۱ اگر این تطبیق درست باشد مؤلف ما از علمای قرن یازدهم است. شاهد آن این است که مهر روی نسخه با این عبارت

آمده: «ز لطف حیدر صفدر، مهدی کند خروج» عبارت از سال ۱۰۶۲ می‌شود. علی فرض عدم صحت این تطبیق، نباید مؤلف ما دیرتر از قرن یازدهم باشد. نویسنده رساله - همانگونه که گذشت - از علمای شیعه اثناعشری است و چندی از احادیث ائمه طاهرین را در رساله خود آورده است. او در یک مورد نیز از کتاب مجمع الفوائد نقل کرده که بر ما روشن نشد مقصود از آن، چه کتابی، از کدام مؤلفی است. از انتهای رساله چنین برمی‌آید که رساله خاتمه یافته، اما از شرحی که مؤلف در آغاز آورده معلوم می‌شود که او قصد نوشتن سفرنامه‌ای را داشته که شامل «وقایع و سوانح راه مکه که از بندر سورت تا مدینه و معاودت باز به بندر مذکور» بشود. اما آنچه در دسترس ما می‌باشد، تنها در محدوده تاریخ کعبه و مسجدالحرام است و بس. شاید مؤلف کار خویش را تمام نکرده و به مقدار موجود بسنده کرده باشد و محتمل است که کاتب رساله حاضر، تنها همین قسمت را مفید دیده و استنساخ کرده است. این احتمال با این مسأله تقویت می‌شود که مؤلف گفته است رساله خود را در یک مقدمه، سه فصل و یک خاتمه تنظیم کرده اما در کتاب تنها مقدمه و فصل اول (شاید آن هم ناقص) آمده است.

خطاهایی در متن وجود دارد که باید از سوی کاتب باشد. آن مقدار را که متوجه شده‌ایم در پاورقی بدان اشاره کرده‌ایم، برخی را نیز که خطا بودن آن کاملاً روشن بوده، صحیح آن را در متن آورده‌ایم.

تاریخ کعبه و مسجدالحرام



الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله أجمعین

اما بعد: چنین گوید افقر عباد الله الغنی و أحوجهم الی ربّه العلی محمد معصوم بن محمد صالح دمانندی - عفی الله عن جرائمهما - که این رساله ایست در بیان آن که چرا مکه را «ام القرى» و «کعبه» می‌گویند و بیان مساحت طول و عرض آن و بیان منتخبی از ضروریات

آداب مناسک حج که از رسایل و کتبی که در این فن نوشته‌اند انتخاب شده و بیان وقایع و سوانح راه مکه که از بندر سورت تا مدینه و معاودت باز به بندر مذکور که به اشاره عصمت مآب، عفت احتجاب بلقیس العهد و الأوان و مریم‌الدوران و خدیجة‌الزمان، علیا جناب صالحه ساجده ماجده مؤمنه شریعت سید المرسلین و خادمه ملت خیر النیین، محبته آل طه و یس و مخلصه به اخلاص ائمه طاهرین، مخدومه مکرمه، صاحبه مقدسه، ماه جهان خانم، بنت علیمردان خان، اهلیه نواب امیرخان مرحوم، المسمی بصاحب جیو - دامت ظلها - نوشته شده مشتمل بر «مقدمه» و سه «فصل» و «خاتمه»، امید که مقبول نظر عاطفت ایشان گردد، بتمه و کرمه.

مقدمه

در بیان آن که چرا مکه را «ام القری» و «کعبه» می‌گویند و کیفیت وضع بنای آن؛ بدان که به صحت پیوسته است که حضرت خالق بی چون، در بدایت خلق زمین، اول قطعه که آفرید، بقعه مبارک مکه بود و باقی زمین را از زیر آن کشید، لهذا مسمی به «ام القری» شد که اصل همه زمین اوست و از ائمه صادقین - علیهم السلام - منقول است که چون خانه مبارک، وسط دنیاست، مسمی به «کعبه» شد و دیگر آن که مربع واقع شده؛ زیرا که محاذی بیت المعمور است و آن مربع است و مربع بودن آن برای این که محاذی عرش واقع شده و عرش مربع است و مربع بودن آن جهت آن که کلماتی که در عرش به آن قائم است، چهار است و این است: «سبحان الله» و «الحمد لله» و «لا اله الا الله» و «الله اکبر».^۲

تبصره

در بیان کیفیت بنای خانه مبارک که در احادیث متکثره و معتبره بطور مخالف و موافق وارد است که حضرت آدم - علیه السلام - از بهشت فرود آمد، به کوه بوقییس آمد؛ و بعضی گویند به زمین هند، پس از تنهایی و بی کسی، به درگاه باری شکایت کرد. حضرت عزت، دانه یاقوتی که به آن مأنوس بود، از بهشت برای او فرستاد و آن را بجای گذاشتند و روشنی او به هر جایی که رسید نشان کرد، و الله تعالی آن مقدار را حرم گردانید.^۳

و از حضرت صادق - صلوات الله علیه - مروی است که کوه صفا را برای این صفا می‌گویند که آدم صفی، آنجا فرود آمده و مروه را برای آن که مرأه که حوّا است، آنجا فرود آمده مسما به نام ایشان شد.^۴ و در بعضی روایت آمده که خیمه [ای] از خیمه‌های بهشت فرستادند و زدند آن را در جای خانه، و ستونهای آن از یاقوت سرخ بود و روشن گردید کوههای مکه از روشنی او و آن مقداری که روشنی او رسید، گردانید الله تعالی آن را حرم؛ و بر اطراف خیمه طنابها و میخها زدند و منتهای میخها مسجدالحرام شد، بعد از آن، جبرئیل - علیه السلام - آدم را از صفا و حوّا را از مروه به خیمه درآورد و هفتاد هزار فرشته برای نگاهبانی خانه فرود آمدند و خانه را از مرده شیطان محافظت می‌کردند. هر روز و شب بر گرد رکن‌ها طواف می‌کردند، چنانچه [چنانکه] در آسمان چهارم بر گرد بیت المعمور؛ و رکن‌های این خانه، محاذی رکن‌های بیت المعمور است. بعد از مدتی وحی رسید به جبرئیل - علیه السلام - که آدم و حوّا را برآر از خیمه و بردار بنیاد خانه را برای ملائکه و خلقی که از اولاد آدم بهم خواهند رسید. پس جبرئیل - علیه السلام - برآورد هر دو را، و آدم را به صفا و حوّا را به مروه گذاشت. آدم - علیه السلام - گفت: ای جبرئیل! این امر از جانب خدای تعالی بر ما غضب است یا تقدیر شده؟ جبرئیل گفت: از روی غضب نیست؛ حضرت باری هفتاد هزار فرشته را برای مأنوس شدن شما به زمین فرستاد و طواف می‌کنند ایشان گرد رکن‌ها، و حضرت فرمود که خانه من به جای خیمه من است و خیمه محاذی بیت المعمور است؛ باز وحی آمد که خیمه را بردار؛ پس گفت آدم - علیه السلام - که راضی شدیم ما بر تقدیر الله تعالی، پس گذاشتند بنیاد خانه را به سنگی از صفا و سنگی از مروه و سنگی از طور سینا و سنگی از ظُهر کوفه؛ پس حضرت جبرئیل هر چهار سنگ را به جایی که مأمور شده، گذاشت. باز وحی رسید که از سنگهای بوقبیس تمام کن، و بگذار برای خانه دو در؛ دری به طرف مشرق و دری به طرف مغرب، پس تمام کرد جبرئیل - علیه السلام - خانه مبارک را؛ بعد از فراغ طواف کردند ملائکه و دویدند آدم و حوا به طرف ملائکه و طواف کردند ایشان نیز بر دور خانه هفت شو؛ بعد از فراغ بیرون آمدند و طلب چیزی خوردن کردند.^۵

و در بعضی اخبار آمده که چون آدم - علیه السلام - به زمین آمد از شر شیطان ایمن نبود، بنالید به درگاه پروردگار که ای خداوند جهان! چون مرا از بهشت برون آوردی، ایمن



نیستم از شرّ شیطان؛ الهی تویی چاره‌ساز که از شرّ او ایمن شوم. الله تعالی جمعی از فرشتگان را فرستاد تا گرد مکه را فرو گرفتند، آن مقدار که فرشتگان ایستاده بودند حرم شد.

و از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - مروی است که همراه پدرم - علیه السلام - در طواف بودم که شخصی گفت: می‌خواهم مسأله‌ای بپرسم جواب نداد تا تمام کرد طواف را و در حجر آمد و نشست و گفت: کجاست سائل؟ شخصی گفت: منم؛ گفت: سؤال چیست؟ گفت: خبر ده مرا از ابتدای طواف که، که کرد و چگونه بود؛ پدرم گفت: تو از کجایی؟ گفت: از شام؛ گفت: از کدام شهر؟ گفت: از بیت المقدس؛ گفت: تورات و انجیل می‌دانی؟ گفت: بلی؛ گفت: بدان که ابتدای طواف آن بود که چون خدای تعالی فرشتگان را گفت که من در زمین خلیفه خواهم آفرید، گفتند: خواهی آفرید کسی را که در زمین فساد کند؟! گفت: می‌دانم چیزی را که شما نمی‌دانید؛ ایشان بترسیدند و گفتند: مبدا ما با این اعتراض که کرده‌ایم، خدای تعالی بر ما خشم گیرد؛ بیامدند و خدای تعالی را حمد و ثنا گفتند و تضرع و زاری کردند و بر گرد عرش طواف کردند و خدای تعالی به ایشان نظر رحمت کرده فرمود که در زیر عرش، خانه بنا نهید بر چهار ستون از زبرجد سبز و آن را غاشیه ساخت از یاقوت سرخ و آن را بیت الصراح نام نهاد و امر کرد فرشتگان را که طواف عرش را ترک نمایند و طواف این خانه بکنید و این بیت المعمور است که در قرآن مذکور است که هر روز هفتاد هزار فرشته آنجا طواف می‌کنند تا روز قیامت؛ آنگاه خدای تعالی جماعتی از فرشتگان را فرستاد و فرمود: در برابر این خانه، خانه بر زمین بنا کنید به این طول و عرض و ارتفاع تا چنانکه شما این خانه را طواف می‌کنید، اهل زمین آن خانه را طواف کنند. آن مرد گفت: راست گفתי ای پسر رسول خدا؛ در هر دو کتاب چنین است.

و از اهل بیت عصمت - صلوات الله علیهم - مروی است که حد حرم چهار فرسخ است در چهار فرسخ؛ و ایضاً حد حرم در کتاب «مجمع الفوائد» چنین است که از طرف شمال چهار میل و از طرف جنوب هشت میل و از طرف مشرق یازده میل و از طرف مغرب یک میل است. و گفته‌اند این مقدار از برای آن است که در حال نزول حجرالاسود از آسمان، همین قدر روشنی بر اطراف تافت؛ و مجاهد روایت کرده که آدم از زمین هند پیاده به حج می‌آمد و جبرئیل - علیه السلام - راه می‌نمود و هر گامی که برداشتی سه روزه راهها طی کردی و هر

کجا پای او رسید، امروز آبادان است و چون به مکه آمد او را مناسک حج آموخت و آدم حج کرد و چون فارغ شد، فرشتگان او را تهنیت گفتند، و گفتند: حَجَّتْ پذیرفته باد، ما این خانه را پیش از تو به دو هزار سال زیارت و طواف می‌کردیم، آدم پرسید که در طواف چه می‌گفتید؟ گفتند: تسبیحات اربع: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر»؛ آدم این کلمات را که لا حول و لا قوَّة الا بالله باشد به آن افزود و چون نوبت به ابراهیم - علیه السلام - رسید این را نیز به آن افزود که العلی العظیم.

ابن عباس گفت: آدم چهل حج پیاده کرد از هند تا مکه و این خانه بود تا طوفان نوح - علیه السلام - آنگاه به امر خدای تعالی آن را به آسمان بردند. بعضی گویند: به آسمان چهارم، و بعضی گویند: به آسمان هفتم. چون طوفان کناره شد جای خانه خالی مانده تا به روزگار حضرت ابراهیم - علیه السلام - و حضرت عزت، ابراهیم - علیه السلام - و اسماعیل - علیه السلام - را گفت که در مکه خانه را بنا کنید؛ گفتند: کجا خانه بنا کنیم؟ جبرئیل - علیه السلام - آمد و رقم زد تا ابراهیم بر آن بنا نهاد، و بعضی گفته‌اند: ابری فرستاد تا آن مقدار که جای خانه بود سایه افکند و به روایتی آمده که ابراهیم - علیه السلام - به سریانی می‌گفت و اسماعیل به وی جواب می‌داد و زبان یکدیگر را می‌فهمیدند لیکن جواب نمی‌توانستند داد و بعضی دیگر گفته‌اند: که باد را فرستاد تا اساس را برفت و بر آن بنا نهاد. و ابراهیم بنایی می‌کرد و اسماعیل سنگ می‌داد تا بنیاد را برآوردند و آن را از سنگ پنج کوه بنا کردند؛ «طور سینا» «طور زینا» و «لبنان» و «جودی» و «وی»؛ و اساس و قواعد از «وی» بود. چون به جای سیاه رسید هر سنگ که بر وی می‌نهادند قرار نمی‌گرفت و می‌افتاد و از کوه بوقییس آواز آمد که ای ابراهیم! تو را نزد من ودیعتی هست بستان؛ ابراهیم - علیه السلام - بیامد و سنگ برگرفت موافق خانه، نه کم و نه زیاد. و بعد از آن که خانه تمام شد وحی آمد به ابراهیم - علیه السلام - که بخوان و آگاه گردان مردمان را به حج ابراهیم؛ گفت: خداوندا! آواز من به کجا رسد؟ حق سبحانه و تعالی فرمود: از تو آواز کردن و از من رسانیدن؛ ابراهیم - علیه السلام - بر بلندی برآمد و بعضی گفتند: بر کوه بوقییس رفت و آواز کرد به این نحو که ای مردمان! خدای تعالی برای شما که حج گزارید، خانه بنا نهاده است، بیایید و حج آن خانه کنید و زیارت آن بجا آرید؛ حق تعالی آواز او را به همه عالم رسانید از مشرق تا مغرب، تا به حدی که آنانی که در اصلاب آباء



و ارحام امهات بودند، هر کس جواب داد و به این سعادت عظمی که حج بیت الله الحرام است رسید و بقدر جواب می‌رسند. و چون از عمارت خانه مبارک فارغ شدند، شروع کردند در افعال مناسک حج، به تلقین جبرئیل - علیه السلام - و چون از افعال حج فارغ شدند، ابراهیم اسماعیل را همانجا گذاشت و خود به طرف شام رفت.

تنبيه

در بیان کیفیت «مقام» و «حجرالاسود» و «رکن یمانی» و «شامی».

مروى است از عبدالله بن عباس و وهب بن منبه و قتاده که گفتند: مقام آنجاست که امروز طوافگاه است و آن سنگی است که نشان پای ابراهیم - علیه السلام - در آنجا مانده است. و آن چنان است که چون ساره، هاجر را به ابراهیم داد و اسماعیل از او متولد شد، او را رشک آمد از برای آن که نورمحمدی که در پیشانی ابراهیم بود به اسماعیل نقل کرد و الله تعالی به ابراهیم - علیه السلام - وحی فرستاد و گفت: ای ابراهیم! ساره با تو نیکویی کرده، تو نیز او را رنج و رشک منما و اینان را از پیش او دور بر؛ گفت: به کجایشان برم؟ گفت: جایی که منت فرمایم. جبرئیل - علیه السلام - آمد و براقی آورد و ابراهیم در شام بود، او را بر آن سوار کرد و هاجر و اسماعیل را بر چهارپایی نشانیده، روانه شدند و به هر بقعه خوشی که رسیدی، گفتی اینها را اینجا فرود آورم؟ جبرئیل می‌گفت: نه؛ تا آن که به پشته ریگ سرخ رسیدند. در آن نواحی درختی بود، جبرئیل - علیه السلام - اشاره کرد به جایی که امروز حجرالاسود است؛ فرود آی و اینان را فرود آر؟ گفت: ای جبرئیل! این چه جایگاهی است؟ گفت: خدای تعالی را اینجا خانه بود؛ بیت المعمور نام، طوافگاه آدم. حضرت عزت بر دست تو آن را آباد خواهد کرد. ابراهیم - علیه السلام - هاجر و اسماعیل را فرود آورد و از بهر ایشان سایه‌بانی ساخت تا در زیر آن شدند و خيگ آبی داشت که اندک آبی در آن مانده؛ جبرئیل گفت: اینها را بگذار و برو؛ و ابراهیم - علیه السلام - قصد بازگشت کرد. هاجر گفت: یا خلیل الله! ما را به که می‌گذاری و می‌سپاری؟ ابراهیم - علیه السلام - گفت: به آن خدایی که به فرمان او شما را آورده‌ام و آن خدایی که مرا در غار، طعام و شراب داد و آن خدایی که مرا در آتش نگاه داشت. هاجر گفت: «رضیت بقضاء الله و امنت لأمر الله حسبى الله علیه توکلت» و بازگشت و ایشان را به خدا

حواله کرد. ساعتی که برآمد، آب که در خبیگ بود خوردند، دیگر آب نماند، تشنه و گرسنه شد. از گرسنگی و تشنگی شیرش برطرف شد. ضعف بر اسماعیل مستولی شد، بیفتاد و پای بر زمین می‌زد و می‌مالید. هاجر درماند، برخاست و بر کوه صفا شد به امید آن که کسی را ببیند یا آوازی شنود؛ کسی را ندید، بازگشت و به نزدیک اسماعیل آمد. او را ضعیف و ناتوان دید. گمان برد که خواهد مرد؛ گفت: بروم تا جان کندن او را نبینم؛ بر مروه شد. آنجا نیز کسی را ندید. چون نزدیک اسماعیل آمد او را زنده دید همچنان می‌آمد و می‌رفت به امید آن که چاره یا چاره‌گری را ببیند، هیچ کس را نیافت، عاجز شد. چون مرتبهٔ هفتم بر مروه آمد نگاه کرد به اسماعیل، سفیدی آب دید.

محمد بن اسحاق می‌گوید: چون به صفا آمد از جانب مروه آوازی شنید؛ آنجا دوید، کسی را ندید و چون متوجه شد از جانب صفا همان آواز [را] به طرف صفا دوید. آنجا نیز کسی را ندید. تا هفت مرتبه، آمد و شد می‌نمود. تا آن که هاجر مدهوش شد و در آن مدهوشی گفت: ای صاحب آواز! کیستی که تو را نمی‌بینم و آوازت می‌شنوم، تو را به خدای قسم است که اگر نزدیک تو گشایشی برای ما باشد، به فریاد رس که هلاک شدیم. حضرت عزت، دویدن او را رکنی کرد از ارکان حج؛ آواز به همان نحو بود و هاجر بر إثر آن می‌رفت تا به نزدیک درخت رسید. [آواز و] صدای آب شنید که می‌رود. تعجب کرد و چون به نزدیک اسماعیل آمد، آب دید.

وَهَبَ بْنِ مُنَبِّهٍ رَوَايَتُ كَرَدَهْ كَهْ چُونِ مَرْتَبَةُ هَفْتَمِ مَأْيُوسِ شَدِ جَبْرَائِيلَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -
آمد و پاشنه پای اسماعیل را بر زمین مالید، چشمهٔ آب پیدا شد. هر ساعت زیاد می‌شد تا آنکه بر روی زمین روان گردید. هاجر از مروه آب را دید که از زیر پای اسماعیل برمی‌آید. پاره [و مقداری] ریگ در حوالی آن جمع کرد و کوی^۶ کند تا آب در آن ایستد؛ آنکه خبیگ را پر آب کرد.

رسول - ص - فرمود: رحمت کناد خدای تعالی بر مادر من هاجر که اگر منع آب نمی‌کرد، به همهٔ بادیه جاری می‌شد. هاجر را دل نمی‌شد که از آن آب بخورد. هاتفی آواز داد که بخور و مترس که خدای تعالی این آب را برای تو پیدا کرده است و این مَشْرَبُ حُبَّاجِ خانَهْ او خواهد بود و بر دست اسماعیل، اساس این خانه خواهد شد تا عمارت کند و خلائق را از



اقصای عالم امر کند تا اینجا آیند. هاجر خوشوقت شد و از آن آب خورد و آب هر روز زیاد می‌شد. بند از پیش او برداشت؛ آب بر روی زمین روان شد؛ گیاه سبز شد و درختان تازه گشتند. اتفاقاً از قبیله جرهم با تجار شام به یمن می‌رفتند. در حوالی آنجا به منزلی که ایشان را بود، فرود آمدند، از دور نگاه کردند، مرغان را دیدند که حلقه زده پرواز می‌کنند. گفتند که البته آنجا آب باشد و روی به آن جانب نهادند، به وادی مکه رسیدند. دو مرد را بر اثر مرغان فرستادند. ایشان می‌رفتند تا به مکه رسیدند. دیدند زنی و کودکی و آب روان و مرغزاری خوش؛ از ایشان پرسیدند: شما چه کسانی، آدمید یا پری؟ جواب دادند: که آدمی. گفتند: اینجا آب از کجا پیدا شد که هرگز نبود و سیصد - چهارصد گز^۷ بایست کند تا به آب شور رسیدی؛ هاجر قصه خود تمام بیان کرد. گفتند: ما را نیز از این آب می‌دهی؟ گفت: بخورید. خوردند، آبی در غایت شیرینی؛ گفتند: ملکیت از کیست؟ هاجر گفت: مرا و فرزند مرا، که الله تعالی به جهت ما پیدا کرده؛ بر کوه رفتند، دیدند زمینی بسیار و درختان سبز؛ گفتند: دیگری را با شما در این آب شرکتی هست؟ گفتند که حاشا که دیگری با ما شریک باشد. آن هر دو بازگشتند، قوم خود را خبر کردند. آن گروه صاحبان شتر و گاو و گوسفند بودند. از شنیدن این خبر بسیار شاد شدند. برخاستند روی به آن جانب نهادند و در نواحی مکه فرود آمدند و کس فرستادند پیش هاجر، گفتند: تو اینجا انیسی و جلیسی نداری، ما را از این آب و گیاه بهره ده تا در جوار تو باشیم و خدمت تو و فرزند تو را به واجبی بجا آریم. هاجر قبول کرد؛ فرود آمدند و به ایشان مأنوس شدند و نعمت بار یافتند و به راحت افتادند تا آن که اسماعیل بزرگتر شد.^۸ او را شکار آموختند و مردمان دیگر از اطراف و جوانب، چون اطلاع یافتند، رو به مکه نهادند. چون مدتی بر این بگذشت و هاجر فوت شد، اسماعیل از قبیله جرهمیان زنی خواست و ابراهیم - علیه السلام - از شام، از ساره دستوری خواست تا اسماعیل را ببیند. گفت: برو به شرط آن که از پشت مرکب فرود نیایی و ندانست که هاجر فوت شده. چون ابراهیم - علیه السلام - به آنجا رسید جایی دید آباد و قبیله‌ای بزرگ آنجا فرود آمده؛ احوال اسماعیل را پرسید؛ گفتند: به شکار رفته و زن اسماعیل از خیمه بیرون آمد و گفت: که را می‌خواهی؟ گفت: اسماعیل را؛ گفت: حاضر نیست؛ گفت: هیچ طعامی و شرابی نداری؟ گفت: نه؛ گفت: وقتی که اسماعیل بیاید بگوی پیری به این نشان اینجا آمد، تو را سلام رسانید و گفت که آستانه در را بگردان که موافق نیست. و چون

اسماعیل آمد، بوی ابراهیم را شنید. گفت: ای زن! هیچ مرد بیگانه به اینجا آمده بود؟ گفت: بلی؛ مرد پیری به این نشان؛ گفت: سلام مرا به اسماعیل برسان و بگو که آستانه در را بگردان که موافق نیست. گفت: از تو طعامی و شرابی خواست؟ گفت: بلی، من ندادم. گفت: برخیز که من تو را طلاق دادم. پس اسماعیل زن دیگر بخواست. دیگر باره ابراهیم از ساره اجازت طلبید. گفت: برو به همان شرط. بیامد اتفاقاً باز اسماعیل حاضر نبود. چون به در خیمه رسید آن زن از خیمه بیرون دوید و گفت: فرود آی که اسماعیل به شکار رفته همین ساعت خواهد رسید و اندک بیاسا. گفت: فرود نمی‌آیم لیکن هیچ طعام و شرابی داری؟ گفت: بلی، رفت گوشت و شیر آورد. ابراهیم بر پشت مرکب از آن بخورد و دعا کرد ایشان را بر برکت، در خبر آمده که اگر زن نان و خرما آوردی به برکت دعای ابراهیم - علیه السلام - در هیچ جای روی زمین، بیش از مکه گندم و خرما نبود؛ زن گفت: ای پیر! از مرکب فرود آی تا سرت بشویم که گرد آلود شده است. گفت: فرود نیایم لیکن سنگی بیار تا پای بر آنجا نهم و یک پای در رکاب دارم، سنگی بزرگ آوردم و در زیر پای ابراهیم نهادم و حضرت یک پای بر آن نهاد و یک جانب سرش را شست. اثر پای در آن سنگ بماند و پای دیگر را نیز بر آن نهاد و جانب دیگر سرش را نیز شست، اثر پایش در آن بماند. آنگاه به مرکب درست نشست و گفت: چون شوهرت بیاید از من سلام برسان و بگو آن پیر می‌گوید: آستانه در بسیار خوب است و موافق است و آن را مگردان و رفت و چون اسماعیل آمد، پدر را ندید و بوی او را شنید، گفت: اینجا کس بیگانه آمده بود؟ گفت: پیری به این صفت: نیکو روی و خوشخوی و بسیار ستوده. اسماعیل گفت: با او چه کردی؟ گفت: مهمانداری کردم و سرش شستم و بسیار کردم که فرود آید، نیامد. اسماعیل گفت: پیر چه گفت؟ زنش گفت: که بر تو سلام رسانید [و] گفت آستانه در نگاهدار که مستقیم و موافق است. گفت: می‌دانی که او کیست؟ گفت: نه؛ گفت: او پدر من است؛ ابراهیم خلیل الله.^۹

و در روایتی آمده که چون خلیل الرحمن بنای خانه را بلند کرد دست به آره (کذا) نمی‌رسید؛ سنگ و گل برمی‌داشت و بر بالای سنگ ایستاده می‌شد و آن سنگ به قدرت حق تعالی تا جایی که می‌خواست بلند می‌شد و سنگ و گل را بر بالای دیوار می‌نهاد تا بلندتر شود و چون اراده فرود آمدن می‌کرد، آن سنگ پست می‌شد، به همین دستور تا خانه تمام شد و

اثرهای قدمهای مبارک در آنجا پیدا شد؛ مانند اثر پای برهنه که در گِل پیدا شود و بعضی گفته‌اند: وقتی که بالای سنگ ایستاد تا خلق را به حج بخواند، اثر قدمهای مبارک بر آن نشست. زنش گفت: من اثر انگشتان و پاشنه در آنجا دیدم، از بس که مردم دست مالیدند، اثرش برطرف شد. و از حضرت صادق - علیه السلام - پرسیدند که چرا مقام در طرف دست چپ واقع شد؟ فرمود: برای آن که جای حضرت ابراهیم - علیه السلام - در روز قیامت بر طرف دست چپ عرش پروردگار است و جای حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - بر طرف دست راست، و چون خانه محاذی عرش است، لهذا مقام در طرف دست چپ واقع شده.

و از وهب بن مُنبّه منقول است که گفت: رکن و مقام دو یاقوت سرخ بودند از بهشت که فرود آوردند، هر دو را بر کوه صفا گذاشتند، پس روشن گردانیدند هر دو زمین را از مشرق و مغرب، چنانکه روشن می‌گرداند چراغ، شب تاریک را، و شهادت می‌دهند هر دو روز قیامت برای کسی که وفا کرده است به آن عهدی که بود موفا را؛ پس برداشت الله تعالی روشنی را از ایشان برای مصلحتی که حکمت او تقاضا می‌کرد و تغییر داد حسن هر دو را و گذاشت در جایی که هستند.

و در آثار و اخبار حجرالاسود چنین وارد است که حجرالاسود فرشته بود از بزرگان فرشته نزد خدای تعالی در وقتی که عهد و میثاق می‌گرفت از خلائق و گفت: آیا نیستم من پروردگار شما و محمد فرستاده و رسول من، و علی و اولادش اوصیای پیغمبر من؟ اوّل کسی که از خلائق گفت بلی و اقرار کرد به همه آنها او بود. پس الله تعالی گردانید او را امین به همه خلق، و این عهد و میثاق را به ودیعت نزد او گذاشت؛ و چون آدم را آفرید، او را در بهشت نزد آدم فرستاد برای یادآوری میثاق مذکور، پس آدم هر سال تجدید عهد و میثاق می‌نمود به نزد او؛ و چون آدم از بهشت بیرون آمد عهد و میثاق را فراموش کرد. حضرت عزّت، بنا بر مصلحتی که می‌دانست آن ملک را به صورت دُرّه بیضا کرد و نزد آدم فرستاد و آدم در زمین هند بود و به آن انس گرفته بود و نمی‌شناخت او را؛ پس حق تعالی گویا گردانید او را و گفت: ای آدم! می‌شناسی مرا؟ آدم گفت: نه؛ گفت: بلی غلبه کرده است تو را فراموشی و فراموش کردی عهد و میثاق که کرده بودی با خدای تعالی؛ باز خالق بی چون آن را به صورت اوّل که به همراه آدم در بهشت بود گردانید. گفت: ای آدم! کجاست عهد و میثاق تو؟ و به آن یاد دهانید

آنها را؛ پس آدم گریه کرد و خضوع نمود و بوسید آن را و تجدید کرد عهد و میثاق را. باز الله تعالی او را به صورت دُزّه بیضا کرد و بود آن که روشنی می داد؛ پس برداشت آدم آن را بر کتف خود، و هرگاه مانده می شد برمی داشت جبرئیل - علیه السلام - تا رسیدند به مکه و آدم همیشه به آن انس می گرفت و تجدید عهد و میثاق می کرد نزد آن هر روز و هر شب، وقتی که جبرئیل - علیه السلام - بنای کعبه می کرد در آورد آن را رکن و باب، و در آن مکان مابین خاک و آدم بود در هنگام گرفتن میثاق؛ و در آن موضع بود دهن فرشته میثاق، لهذا به آنجا مقرر شد و هرگاه که می آمد آدم از مکان خانه به طرف صفا، و حوا به طرف مروه، و بود حجر در رکن، پس تکبیر و تهلیل و تحمید می گفتند خدای را، لهذا جاری شده است به گفتن تکبیر در استقبال رکن از طرف صفا،^{۱۰} و بود حجر «اشدَّ حُبًّا» در میان فرشتگان،^{۱۱} بمحمد و آل محمد، و برای همین، الله تعالی او را اختیار کرد، و به او سپرد میثاق را؛ و لهذا چون به او می رسند [می خوانند]: امانتی اذیئتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة،^{۱۲} و روز قیامت می آید او در حالتی که او راست زبان گویا و دو چشم بینا به صورت اول و شهادت می دهد برای کسی که دریافته او را در آن مکان و ادای امانت و عهدی که کرده بود، و گواهی می دهد برای جمعی که آنجا عبور نکرده و سرباز زده و ادای امانت نکرده.

و از حضرت صادق - علیه السلام - مروی است که وقتی که آدم از وحشت تنهایی شکایت کرد به حضرت باری؛ پس جبرئیل - علیه السلام - آورد یاقوتی سفیدتر از شیر از بهشت، و وقتی که آدم در بهشت بود، هرگاه به آن می رسید پای می زد آن را، و چون جبرئیل آورد شناخت آن را و پیشدستی کرد به رسانیدن دهن؛ لهذا جاری شد به رسانیدن دهان به آن. و ابن عباس روایت کرده که چون حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - با عایشه طواف می کرد، [می فرمود]: و اگر می بود حجرالاسود به صورتی که اول آمده بود، بر نمی خورد آن را کسی مگر آنکه شفا می یافت از هر دردی و المی،^{۱۳} لیکن تغییر داد حق تعالی صورت آن را به سبب ازجاس جاهلیت و معصیت گنهکاران که دست رسانیدند آن را، و حال آن که سزاوار نبود اهل جاهلیت و معاصی را که ببینند آن را به صورتی که آمده بود از بهشت؛ زیرا که کسی که نظر کند به چیزی که از بهشت است، واجب می شود او را بهشت، و این رکن خداست در زمین.^{۱۴} و امروز که زمان غیبت رسول خداست، شهادت خواهد داد او



برای جمعی که یافته‌اند او را مثل کسی که دریافته است بیعت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را.

و از حضرت صادق - علیه السلام - مروی است که استلام رکن کنید یمانی را، به درستی که آن یمین خداست^{۱۵} و یمین راه خداست که می‌روند مؤمنان از آن راه به بهشت؛ لهذا حضرت فرمودند که این رکن بابی است که داخل بهشت می‌شوند.^{۱۶} و به روایت دیگر آمده که این رکن بابی است از بابهای بهشت و بسته نمی‌شود هرگز،^{۱۷} و در زیر آن جویی است از بهشت که ملاقی می‌شود در آن اعمال بندگان.

و از حضرت صادق - علیه السلام - مروی است که در ملتزم^{۱۸} برای این یاد می‌کنند گناهان خود را که نزدیک آن جویی است از بهشت که ملاقی می‌شود به آن اعمال بندگان.^{۱۹} و از آن حضرت پرسیدند که چرا استلام حجر و رکن یمانی می‌کنند و آن دو رکن دیگر را استلام نمی‌کنند؟ فرمود: که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - استلام کردند این هر دو را و استلام نکرده‌اند آن دوی دیگر را.^{۲۰} و دیگر حجر و رکن یمانی در طرف راست عرش‌اند و حضرت عزّت، امر کرده است به استلام آنچه در طرف راست عرش است؛ و گفته‌اند چون تتبع بیامد تا خانه مبارک را خراب کند، چون به غدیر خم رسید به آزار فالج مبتلا شد و بزرگان اطبّا را بخواند، گفتند: ای مَلِک! این خانه بزرگوار دیرینه است و خانه خداست، و هر کس قصد کرد به بدی گرفت خانه او را؛ از این قصد که کرده‌ای باز آی، اگر خواهی در آنجا رو و کار دیگر که داری بکن و آن را تعرّض مرسان؛ او بیامد و فرمود که خانه را جامه نیکو پوشانیدند و اوّل کسی که خانه را جامه پوشانید او بود و هزار شتر قربانی کرد و به اهل حرم صله‌ها داد و آن مکان که ایشان فرود آمده بودند «مطابخ»^{۲۱} نامیدند.

فصل اول

در بیان کیفیت تعمیر خانه مبارک که بعد از حضرت ابراهیم - علیه السلام - شده و مقدار مساحت طول و عرض و ارتفاع به نحوی که بالفعل موجود است. بدانکه خانه مبارک به نحوی که حضرت رسول [ابراهیم]^{۲۲} خلیل الرحمن ... نموده بود تا زمان حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - باقی بود و در آن تصرفی نشده و بعد از آن حضرت تا زمان

خلیفه ثانی نیز به همان نحو بود. و از ابوهریره نقل است که حد مسجدالحرام تا مسعی است که مابین صفا و مروه باشد.

و از عبدالله بن عباس مروی است که اساس مسجدالحرام که خلیل الرحمن بنا نهاده بود از مروه است تا صفا.

و از عطا مروی است که زمین حرم تمام مسجدالحرام است و در اطراف حرم خانه‌ها بود و از میان خانه‌ها راه‌ها بود که مردم از آن طرف، آمد و شد می‌کردند تا زمان خلیفه دوم، و خلیفه، خانه‌های متصل به حرم [را] گرفته داخل حرم کرد و بر دور مسجد دیواری برآورد کمتر از قد آدمی، و چراغ‌های مسجد را بر سر دیوار می‌نهادند. پس اول کسی که بر دور مسجدالحرام دیوار بنا کرد او بود؛ و چون زمان خلیفه سوم شد او نیز خانه‌ها [را] گرفته در حرم افزود و حرم را وسیع گردانید و گرداگرد مسجد را ایوانها بنا کرد و سقف پوشانید. پس اول کسی که بر دور حرم ایوانها [بنا] کرد و سقف نمود او بود، بعد از او عبدالله بن زبیر در تاریخ شصت و چهار از هجرت تا شصت و هفت که مدت حکومت و امارت او بود^{۲۳} بسیار در حرم افزود، و خانه‌های بسیار از آن جمله خانه زقی بود که داخل حرم کرد و بعد از او عبدالملک بن مروان که از خلفای بنی امیه بود، حرم را عمارت کرد و لیکن چیزی زیاد نکرد اما دیوارهای مسجد را بلندتر برآورد و ایوانها را بنا کرد و از چوب ساج مُسَقَّف و منقش و مزین گردانید و قنادلیها از سقف مسجد آویخت. پس اول کسی که تزئین حرم نمود او بود. بعد از او ولید بن عبدالملک اندکی در یک جانب حرم و بعضی ستونها را رخام کرد.

مروی است از ابان بن تغلب که گفت: هنگامی که خراب کرد حجاج خانه مبارک را، و متفرق ساختند مردم خاک آنها را، و مرتبه دیگر که متوجه شد که بنا کند کعبه را و برآرد بنای آن را، ماری برآمد و مانع شد مردم را از بنای خانه و گریختند همه مردم و به پیش حجاج آمده خبر کردند او را؛ پس حجاج ترسید از این که ممنوع شده باشد از بنایی که می‌خواست. پس بر منبر برآمد و خواند مرد و زن، و گفت: قسم می‌دهم به حق خدای تعالی هر بنده را که نزد او باشد از چیزی که به آن گرفتار شده‌ام خبر دهد مرا به آن، پس ایستاده شد به طرف حجاج پیروی و گفت: اگر باشد کسی را از این خبر، پس خواهد بود آن، نزد شخصی که من دیدم او را آمده به خانه و گرفت اندازه کعبه را و رفت. گفت حجاج که کیست آن مرد؟ پیر گفت که آن



شخص علی بن الحسین - علیه السلام -؛ پس گفت حجاج که او کان علم است، پس فرستاد به طلب او و آمد آن حضرت و خبر داد حجاج را به چیزی که سبب منع الهی بود او را از بنای کعبه؛ پس حضرت به حجاج گفت: ای حجاج! قصد کردی به خراب کردن بنای ابراهیم و اسماعیل - علیهما السلام - و انداختی او را و به غارت دادی آن را، چنانچه دانستی که آن خاک مَلُک تست، پس سوار شو به منبر و خبر ده و قسم ده به مردم که نماند هیچ یک از آنها که گرفته است از آن خاک چیزی را مگر آنکه باز آرد. پس سوار شد حجاج به منبر و خواند مردم را و قسم داد ایشان را که نماند هیچ یک از آنها که گرفته‌اند خاک مذکور را نزد خود، مگر آن که باز آرند همه آن را؛ پس آوردند همه خاک کعبه را، پس وقتی که دید همه خاک را علی بن الحسین - علیه السلام - برای بنا نهادن بنیاد، و امر کرد به مردم که بکنند زمین را، پس پنهان شد آن مار از آنها، و کندند زمین را تا آنکه به جای‌های قواعد بیت، پس گفت علی بن الحسین - علیه السلام - به مردم که یک طرف شدن، پس نزدیک شد آن حضرت به جای‌های قواعد بیت، پوشید آن را به پارچه خود و گریه کرد که این قواعد عظیمه به این مرتبه کشف سر رسید به فعل ظالم عنید، باز پوشید آن مواضع را به خاک و به دست مبارک خود و طلبید فعله و بنا را و فرمود بکنید کار بنای کعبه را، پس کردند بنا را، وقتی که بلند شد دیوار بیت الله، حکم کرد که آن خاک جمع کرده را انداختند در آن لعاطه (کذا) برای همین گشت بیت الله بلند که بالا می‌روند به آن خانه مبارک به زینه^{۲۴} پایه، چنانکه الحال آن زینه پایه از چوب است و روز فتح الباب می‌گذارند آن را.^{۲۵}

چون خلافت و امارت به آل عباس رسید، ابوجعفر منصور^{۲۶} در طرف شمال حرم قدری افزود و عمارت فرمود و ستونهای رخام ترتیب کرد. بعد از او مهدی بن منصور مذکور دوبار حرم را زیاده کرد؛ یکی در تاریخ صد و شصت از هجرت و دیگری در تاریخ صد و شصت و نه؛ و گویند که مهدی، مسجد بر مسعی بنا نهاد. و این مهدی پدر هارون الرشید است. و چنین به صحت پیوسته که کعبه مشرفه در یک جانب مسجد بود، چون مهدی مذکور عمارت بنیاد کرد، از دور حرم خانه‌ها خرید و در حرم افزود و به نوعی ساخت که کعبه در میان مسجد واقع شد. و اهل مناسک تواریخ ذکر کرده‌اند که زیادتی مهدی آن است که امروز به باب دارالندوه که در پس مقام حنفی مشهور است. و مهدی در سال صد و شصت از هجرت بعد از

وداع حج، فرمود که تمام ستونهای حرم را از سنگ مرمر کنند به حکم او و از دیوار صعید که از جمله بلاد مصر است تراشیده‌اند از آنجا به کشتی‌ها، تا بندر جدّه آوردند و از بندر جدّه به عرابه‌ها به مکه آوردند و در زیر ایوان‌های حرم بپا کردند و آن ستونها همچنان تا امروز باقی است مگر جانب غربی حرم که سقف حرم سوخته و از حرارت آتش پاره پاره شده و به جای آن از سنگ کوههای مکه ستونها ساخته به جای آن نصب کردند. بدان که بلندی خانهٔ مبارک کعبه که ظاهر است، بیست و هفت گز و ربع گز است، و گز به اصطلاح اهل شرع مقدار بیست و چهار انگشت بهم چسبیده است غیر انگشتان کلان، و هر انگشتی را شش جو میانه که در پهلوی هم به نحوی که پشت یکی به شکم دیگری پیوسته باشد، گفته‌اند؛ و هر جوی را شش موی اشتر اعتبار کرده‌اند. اما طول خانه از رکن حجرالاسود تا رکن عراقی که جانب رکن شرقی است بیست و پنج گز و از رکن یمانی تا رکن شامی که جانب غربی خانه است بیست و پنج گز است اما عرض خانه از رکن یمانی تا رکن حجرالاسود که جانب جنوبی خانه است بیست و پنج گز و از رکن شامی تا رکن عراقی که طرف شمال خانه است بیست گز است. اما عرض دیوار خانه مبارک دو گز است. اما طول در خانه شش گز و ثلث و نصف سدس گز است و عرض در خانهٔ مبارک چهار گز است. و در خانه مبارک در دیوار شرقی واقع شده است و هر دو طبقه در خانه از چوب ساج است و ساج درختی است در جزایر هندوستان و ساحل دریای عمان و از برای عمارت و کشتی‌ها به اطراف می‌برند و عربان خشب‌البحر نیز گویند؛ و تنک‌های نقره بر آن گرفته‌اند و به میخهای نقره استوار کرده‌اند و بلندی زیر آستانه در مبارک از روی زمین چهار گز و ثمن گز است و مابین در خانهٔ مبارک و حجرالاسود که ملتزم است، چهار گز است و ملتزم برای آن می‌گویند که مردم آن را التزام کردن [کرده‌اند] برای دعا؛ اما بلندی موضع حجرالاسود از روی زمین دو گز و نصف سدس گز است، قدری زیاده؛ و عرض آن مقدار که دیده می‌شود یک وجب و چهار انگشت مضموم است و عرض مستجار چهار گز و پنج انگشت مضمومه است و این را مستجار برای همین می‌گویند که سینهٔ خود را چسبانیده از گناهان آمرزش می‌خواهند و این در مقابل ملتزم واقع است. و این مستجار مابین رکن یمانی و رکن شامی در است که اکنون مسدود است و آن در را قریش در زمان جاهلیت به سنگی برآورده بودند. بعد از ایشان عبدالله بن زبیر در زمان امارت خود آن در را گشاد؛ بعد از



او، حجاج او را مسدود کرده و از آن تاریخ تا امروز مسدود مانده؛ اما عرض باب مسدود سه گز است و طول آن پنج گز است، قدری اضافه؛ اما جِجر به کسر حاء مهمله و سکون جیم که آن را حطیم نیز گویند^{۲۷} محوطه‌ای است به دور، مانند نصف دایره و در جانب شمال خانه مبارک واقع است و آن را فرش و منقش از سنگهای مرمر سفید و سیاه و سرخ و زرد کرده‌اند و حد آن از دیوار خانه مبارک تا دیوار دایره جِجر هفده گز است. و مقدار هفت گز یا شش گز و یک وجب از زمین خانه مبارک است و باقی از گوسفندان اسماعیل بوده که جای آنها بود که داخل کرده‌اند و حد دیگر از رکن عراقی تا رکن شامی است و ناودان بام مبارک را میزاب‌الرحمه گویند در میان رکن عراقی و رکن شامی واقع شده است و سرش مشرف بر زمین؛ و این حجر دو در دارد، یکی نزد رکن عراقی و دیگری نزد رکن شامی و مابین دو در بیست گز است. و بلندی دیوار جِجر دو گز است و از جانب برون سی و هشت گز است و در زمان طواف، حجر را داخل کعبه می‌دارند و از بیرون جِجر طواف می‌کنند؛ پس هر یک طواف از طواف هفتگانه، صد و بیست و سه گز و نصف گز می‌شود اما حفره که پیوسته است به دیوار شرقی خانه مبارک نزدیک زیر آستانه کعبه که در این ایام به مقام ابراهیم^{۲۸} - علیه السلام - مشهور است و بعضی گویند که این حفره جاهلیت که ابراهیم - علیه السلام - برای بنای کعبه تر (کذا) می‌کرد و [از] این جهت، اهل مکه اینجای را معجنه گویند و درازی آن هشت وجب و هفت انگشت مضمومه است و عرض آن پنج وجب و سه انگشت است و عمق آن یک وجب و چهار انگشت. و بلندی مقام از روی زمین یک گز است و سه قیراط کم، به گز قماش مصر؛ و گز قماش مصر، بیست و چهار انگشت است چنانچه [چنانکه] دانسته شد و بالای سنگ مربع است از طرف سه حصه گز. و موضع قدمین مبارک را تنک نقره گرفته‌اند؛ پستی قدمین از روی نقره هفت قیراط و نصف قیراط است به حساب گز مذکور. و مقام در این ایام در درون صندوق است از آهن و بلندی آن یک قدم آدمی است و چهار جانب صندوق مذکور در زمین استوار است و دری دارد از پنجره آهنین که می‌بندند و می‌کشایند. و پرده از اطلس سیاه زربفت بر روی صندوق کشیده‌اند و هر سال آن را نو می‌کنند.

بدانکه خانه مبارک، اندکی میل دارد از جهات اربعه؛ چنانچه [چنانکه] رکن حجرالاسود مقابل بین المشرقین واقع شده است و ستاره جدی در برابر رکن عراقی مَرئی

می‌شود و باقی انحراف بر این قیاس است و این، در کتب هیئت مبین است و بر چهار جانب صندوقِ مقام، چهار ستون نهاده‌اند و چهار شبکه؛ هفت جوش بر چهار جانب ستونها محکم کرده‌اند و کندی کوچک از چوب ساج بر بالای ستونها ترتیب داده‌اند و در آن را به طلا منقش کرده‌اند و تنک‌های سرب در غایت زینت ترتیب داده‌اند و در عقب شبکه، ایوانی ساخته‌اند متصل به گنبد و دو ستون در دو جانب ایوان نهاده‌اند و سقف آن را نیز منقش کرده‌اند و این ایوان را خُلف مقام می‌گویند و بعد از فراغ از طواف، دو رکعت نماز طواف در اینجا ادا می‌کنند و طول مصلی که در زیر ایوان است پنج گز و سُدس گز است و از صندوق که درون شبکه که مقام در اندرون اوست تا شاذروان کعبه بیست گز و ثُلثان و ثُمُن گز است. و شاذروان^{۲۹} پُشتی به آن دیوار را گویند. و از حجرالاسود تا مقام بیست و هفت گز است. اما چاه زمزم از بالای تا پایین او شصت و هفت گز است و عرض سر چاه زمزم سی و سه گز است و مابین مقام و چاه زمزم بیست و یک گز است. و اما عرض زمین مطاف که بر دور خانه مبارک سنگ فرش کرده‌اند از طرف شرقی از پهلوی شبکه مقام تا شاذروان کعبه که مقابل اوست چهل و چهار قدم است و از جانب شمالی کنار مطاف تا دیوار حجر که محاذی اوست چهل و هشت قدم است و از جانب غربی از کنار مطاف تا شاذروان خانه که در برابر اوست شصت و پنج قدم است و این بُعد جوانب است و از طرف جنوبی او کنار مطاف تا شاذروان کعبه، آنجا که زیر حجرالاسود است، چهل و هفت قدم است. اما مقام ائمه اربعه که مشهور به مصلی که جای نمازگزاران مقلدان ایشان است:

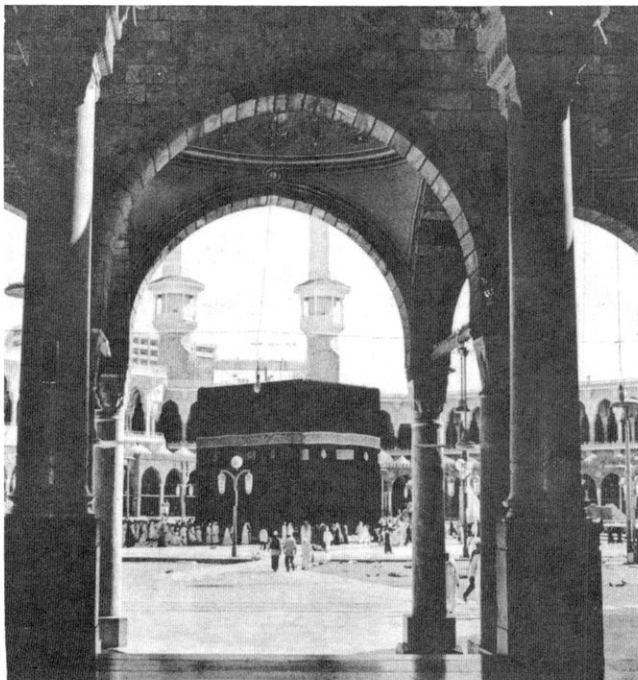
مقام شافعی در این ایام در طرف شرقی خانه مبارک است، مقابل روی کعبه در عقب مقام ابراهیم - علیه السلام - است.

و مقام حنفی در شمالی خانه مبارک، مقابل ظهر کعبه است.

و مقام حنبلی در جانب جنوبی خانه مبارک، اندکی مایل به جانب شرقی مقابل حجرالاسود؛ و این هر چهار مقام^{۳۰} مذکور بیرون مطاف است و مطاف جای طواف کردن است. اما در عقب خانه مبارک که چاه زمزم در اوست، گنبدی است که قبةالفراشین و سقایةالحاج گویند و آن را ابتدا عباس - رضی الله عنه - بنا کرده تا حاجیان از آنجا آب زمزم بیاشامند. اما طول مسجدالحرام در این ایام از باب‌السلام با هر دو باب عمره، چهارصد و چهار

گزار است و این دو صد و هشتاد گام می‌شود. اما عرض مسجدالحرام از باب‌الصفاء تا دیوار اصل مسجد که در پس مقام حنفی است سیصد و چهار گز است و این دو صد و شش گز می‌شود. اما عدد درهای مسجدالحرام: بدان که درهای در اطراف حرم نوزده در است و هر دری مشتمل بر چند مدخل، چنانکه مداخل بابها سی و هشت است چنانکه بیاید. اما [در] دیوار شرقی خانه مبارک چهار در است:

اول باب بنی شیبه که در این ایام به باب‌السلام مشهور است و نزد اهل مکه به باب بنی عبدشمس بن عبدمناف مشهور بوده در جاهلیت^{۳۱} و این باب را سه مدخل است.
دوم باب‌النبی - صلی الله علیه و آله و سلم -؛ و وجه تسمیه آن است که به سبب این باب‌النبی می‌گویند که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - از این در به خانه خدیجه^{۳۲} می‌رفتند که اکنون به باب جنایز و باب‌النساء اشتهاار دارد و باب‌الحریر^{۳۳} نیز می‌گویند و این باب را دو مدخل است.



سیم باب عباس بن عبدالمطلب است و در پیش این باب از جانب بیرون دو میل سبز است که علامت مسعی است و این باب سه مدخل دارد.

چهارم را باب علی^{۳۴} - علیه السلام - گویند و این باب نیز سه مدخل دارد.^{۳۵}
اما [در] جانب دیوار جنوبی خانه مبارک هفت در است:

اول باب عاید که این زمان به بابالسوق مشهور است و این باب را دو مدخل است.
دویم باب بنی سفیان بن اسد^{۳۶} که اکنون به [باب] البغله مشهور است و بعضی این را بابالحناطین^{۳۷} گفته‌اند و این باب را دو مدخل است.

سیم باب بنی مخزوم که در این ایام به بابالصفا مشهور است و این باب را پنج مدخل است.

چهارم باب الاجیادالصغیر که در این اوقات بابالجیاد می‌گویند و این باب را دو مدخل است و وجه تسمیه اجیاد را دو نوع گفته‌اند: اول آنکه در آن محله اسبان گرانبهای اعلا تربیت می‌کرده‌اند در این صورت جمع جید به فتح جیم و تشدید یاء است. دوم آنکه گویند در یک روز صد کس را در آن محله سر از تن جدا کردند، بر این تقدیر جمع جید به کسر جیم و سکون یاء است.

پنجم باب مجاهدیه^{۳۸} که امروز به بابالرحمه مشهور است و این نیز از جمله ابواب بنی مخزوم است و باب^{۳۹} اجیادالکبیر نیز گویند و این باب را دو مدخل است.

ششم باب شریف مدرسه حسن است که یکی از سلاطین مکه بوده و جدّ اعلاّی شریف مکه است، و این در را در قدیم باب بنی تیم گفتندی و بعضی باب علافین^{۴۰} گفته‌اند؛ و این باب را دو مدخل است.

هفت باب ام هانی^{۴۱} بنت ابی طالب است که باب ملاحظه و بابالفرج^{۴۲} نیز گویند.

اما [در] جانب غربی خانه سه در است:

اول باب حزوره^{۴۳} و این قریب به [باب] اجیادکبیر است و صغیر [که] دو محله است از محله‌های مکه. و این باب [را] برای همین حزوره می‌گویند که شخصی بود نام او وکیع بن سلام و او حاکم مکه بود و تعمیر و تزئین حرم به او مفوض بود و از برای او تختی بزرگ از چوب ساخته بودند نزدیک به همین باب، که گاه‌گاهی بهر حکومت، آنجا می‌نشست. و او



خادمی آنجا مقرر کرده بود از برای محافظت آن تخت که نام او جزوره بود و این باب به نام او مشهور شد. و در این ایام باب قروه می‌گویند. و باب [بنی] حکم بن حزام و بنی زبیر بن عوام^{۴۴} نیز می‌گویند اما بیشتر به باب حزامیه اشتهار داشت.^{۴۵} و این باب را دو مدخل است. دوم باب ابراهیم و گفته‌اند ابراهیمی که این باب به او منسوب است خیاطی بود که آنجا می‌نشست. و بعضی گفته‌اند که این ابراهیم، اصفهانی است و بعضی دیگر منسوب به خلیل الرحمن - علیه السلام - می‌کنند و بعضی باب الخیاطین گفته‌اند^{۴۶} و الله اعلم. و این باب سابقاً دو مدخل داشته یکی بزرگ و یکی کوچک؛ اما در این ایام دری است که از جمیع ابواب بزرگتر [است].

سیم باب بنی سهم است که [به] باب عمره مشهور گشته^{۴۷} و این باب را دو مدخل است.

اما [در] جانب دیوار شمالی پنج در است:^{۴۸}

اول باب السُده است که سابقاً مشهور به باب عمرو بن عاص بوده و این باب یک مدخل دارد.

دوم باب العجله است و این باب نیز یک مدخل دارد.

سیم باب دارالندوه است و این باب نیز یک مدخل دارد.

چهارم باب زیاده^{۴۹} است و بعضی باب دار شیبیه بن عثمان گفته‌اند و این باب قریب به سویقه است که اعظم محله‌های شهر مکه است.

پنجم باب الدریبه و این باب را یک مدخل صغیر است که کوچکترین درها است.

اما عدد ستونها که در زیر ایوانهاست بر چهار طرف، غیر ستونهای باب زیاده و باب ابراهیم چهارصد و شصت و نه ستون است و در هر طرفی سه قطار است و ستونهای زیادتی باب زیاده دارالندوه شصت و شش است. و اما ستونهای بر گرد مطاف که از جهت آویختن قنادیل برپا کرده‌اند سی و سه عدد است و سابقاً هم از سنگ مرمر سفید بوده و در عهد امارت سلطان سلیمان از هفت جوش ستونها ریخته و به جای ستونهای اولین نهاده‌اند، غیر از دو ستون که در دو جانب مقام ابراهیم - علیه السلام - است که از سنگ اولین است و سی و یک عدد دیگر از هفت جوش است و چهار مدرسه و یک منار دیگر؛ نام سلطان مذکور مابین

باب‌الزیاده و دارالندوه و باب‌الدربیه ساخته‌اند. و بعضی گویند که مادر سلطان ساخته و بنام سلطان کرده.

اما مناره که در دور مسجد است چهار مناره در چهار کنج حرم است و یکی در پهلوی باب‌الزیاده و یکی در میان مدرسه‌های سلطان سلیمان و یکی بر بالای دروازه مدرسه که از پادشاهان مصر بوده و آن مدرسه در دیوار شرقی حرم متصل به باب‌السلام است. و اما چون عمارت و سلطنت به سلطان سلیم بن سلیمان رسید امر کرد به تجدید و عمارت مسجدالحرام و بنای قدیم را ایشان انداختند و مسجدالحرام را گنبدی پوشیدند و بر سر هر گنبد به شکل هلال از برنج صورتی راست کرده گذاردند و آنها را اهلیه می‌گویند و جمیع ستونها که در جانب دیوار غربی بود همه را در دیوار مسجد نهادند و به جای آن ستونها از سه جانب مسجد از ستونهای مرمر کم کرده بودند از سنگ سرخ و زرد و ابلق تراشیده و ستونها به طریق مناره بستند و غلط هر یکی از آن ستونها به نوعی است که دو کس می‌باید تا دست به دست گرفته یکی از آنها را در کنار گیرند. اکنون در چهار جانب مسجد ستونها بدین نوع قرار گرفته که در میان هر شش ستون مرمر یکی از آن ستونهای مذکوره را نصب کرده‌اند.

اما این عمارت در تاریخ نهصد و هشتاد هجری و سال دوم سلطان سلیم شده و در تاریخ نهصد و نود به امر سلطان مراد بر پایین باب علی و عباس که در دیوار شرقی حرم است از جانب درون دیوار مسجد، لفظ الله، محمد، ابوبکر، عمر، عثمان و علی به ترتیب نقش کردند. از جانب میلین اخضرین را کتابها به آیات مناسب آن به آب طلا نوشته‌اند و بر سر هر ستون مرمر که جانب صحن حرم است از چهار جانب لفظ الله را به خط ثلث جلی کنند و به آب طلا و مطلاً گردانیدند و بر سر هر یکی از ستونهای بزرگ که سابقاً مذکور شد در آن دوره مذکوره اسم حضرت رسول - صلی الله و علیه و آله و سلم - و خلفا برین ترتیب که بر ستون بزرگ اول که قریب باب علی است محمد - صلی الله علیه و آله - کنده و نقش کرده‌اند و در دوم ابوبکر صدیق و در سیم عمر و در چهارم عثمان و در پنجم علی - علیه السلام - ؛ به همین ترتیب کنده و نقش کرده و در تاریخ هزار و چهار از هجرت، سلطان مراد امر به تجدید فرش مطاف کرد و مطاف [را] به امر سلطان مذکور مفروش به فرش مرمر ساختند و سنگهای فرش او را در حواشی مطاف و غیر آن فرش کردند و در قصیده عربی که به امر او و برای



تاریخ گفته بودند، گفت که در مسجدالحرام هر جای مناسب باشد نویسانند، آنها را در الواح مرمر کردند و به آب طلا نقاشان مزین و مطلقاً گردانیده در دیوار زمزم مقابل باب کعبه و ملتزم مستحکم ساختند

● پی نوشتها:

- ۱- نک: ذریعه، ج ۸، ص ۴۹، ش ۱۲۵؛ الروضة النضرة، ص ۵۷۶
- ۲- علل الشرائع، ص ۳۹۸؛ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۵۷
- ۳- علل الشرائع، ص ۱۴۶؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۱۳
- ۴- نک: بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۱۱
- ۵- علل الشرائع، ص ۱۴۶؛ بحار الانوار، ج ۱۱، صص ۲۰۸-۲۰۹
- ۶- شاید: گودی.
- ۷- درباره اندازه‌های متفاوتی که برای گز گفته شده نک: فرهنگ معین؛ ج ۳، صص ۳۳۰۱-۳۳۰۰؛ مؤلف بعد از این، مقصود خود را از گز بیان کرده است.
- ۸- نک: بحار الانوار، ج ۱۲، صص ۹۷ و ۹۸
- ۹- بحار الانوار؛ ج ۱۲، صص ۸۵-۸۴، ۱۱۲-۱۱۱
- ۱۰- علل الشرائع، صص ۱۴۸ و ۱۴۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۵، ج ۴، صص ۱۸۵ و ۱۸۶؛ بحار الانوار، ج ۱۱، صص ۲۰۷-۲۰۵
- ۱۱- نک: الکافی، ج ۴، صص ۱۸۵ و ۱۸۶، علل الشرائع، صص ۴۳۱-۴۲۹
- ۱۲- الکافی، ج ۴، ص ۱۸۴
- ۱۳- و در روایت دیگر آمده که: دست نمی‌رسانید به آن هر صاحب دردی، مگر این که شفا می‌یافت.
- ۱۴- علل الشرائع، ج ۱، ص ۴۲۷
- ۱۵- نک: الکافی، ج ۴، ص ۴۰۶
- ۱۶- الوافی، ج ۲، ص ۱۲۸ (کتاب الحج)
- ۱۷- الکافی، ج ۴، ص ۴۰۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۳۴
- ۱۸- در اصل و در همه موارد در کتاب: تلزم (!)
- ۱۹- الوافی، ج ۲، ص ۱۲۸
- ۲۰- علل الشرائع، صص ۴۲۸ و ۴۲۹
- ۲۱- در اصل: مطایبخ.
- ۲۲- در اصل: رسول.
- ۲۳- عبدالله بن زبیر تا سال ۷۳ در مکه حکومت کرد.
- ۲۴- زینه: پلکان.

- ۲۵- الکافی، ج ۴، ص ۲۲۲؛ علل الشرائع، ص ۴۴۸؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۸۱، از: بحار الانوار، ج ۴۶، صص ۱۱۶- ۱۱۵، ج ۹۶، صص ۵۳-۵۲
- ۲۶- در اصل: منصور بن جعفر.
- ۲۷- حطیم یا حجر اسماعیل برابر نیست؛ در تعریف آن نظرات متفاوتی هست؛ از جمله حد فاصله سطح میان حجرالاسود- مقام ابراهیم- حجر اسماعیل را حطیم گفته‌اند. نک: آثار اسلامی مکه و مدینه، صص ۳۳ و ۳۴ (تهران ۱۳۷۱)
- ۲۸- در اصل: جبریل.
- ۲۹- در اصل نسخه در همه موارد آن: شادروان.
- ۳۰- مؤلف از محل مقام مالکی سخنی نگفته است، و احتمالاً کاتب آن را انداخته است.
- ۳۱- نک: ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۸۷
- ۳۲- مسجد خدیجه؛ نک: ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۸۸ و نک: پاورقی ۱
- ۳۳- باب الحریرین؛ بدین مناسبت که در بیرون این در، حریر می فروخته‌اند. نک: ازرقی، اخبار مکه ج ۲، ص ۸۸
- ۳۴- باب بنی هاشم؛ نک: ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۸۸
- ۳۵- باب بنی عائد ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۸۹
- ۳۶- ازرقی، اخبار مکه، ۲: ۸۹، عبدالاسد.
- ۳۷- ازرقی و محقق کتاب او بدین نام اشاره‌ای نکرده‌اند. نک: ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۸۹
- ۳۸- بنام مدرسة الملك المجاهد صاحب اليمن، ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۹۰
- ۳۹- در اصل: به باب.
- ۴۰- به مناسبت سوق العلافه، ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۹۰
- ۴۱- در اصل: ام یمانی.
- ۴۲- نک: ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۹۱، پاورقی ۲
- ۴۳- نک: ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۹۱، پاورقی ۶
- ۴۴- در اصل: بنی زبیر من القوم، نک: ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۹۱
- ۴۵- نک: ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۹۱
- ۴۶- نک: ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۹۲
- ۴۷- و ایضاً باب بنی جمح؛ نک: ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۹۳
- ۴۸- درباره این ابواب و اسامی دیگر آنها نک: ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۹۳
- ۴۹- بعد از زیاده «دارالندوه» آمده که ظاهراً یا زاید است یا کلمه‌ای شبیه «تزدیک باب» بین آنها بوده که سقط شده است.